

# مراتب اسلام و ایمان در قرآن کریم

متن مستخرج از فایل صوتی سخنرانی استاد تاج آبادی - ۱۳۹۹/۰۶/۲۳

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قبل از اینکه وارد اصل بحث شویم توجه به چند نکته به عنوان مقدمه لازم است:

### نکته اول

دو واژه ایمان و کفر دو واژه پر کار برد، کلیدی، مهم و محوری در قرآن کریم هستند. با یک نگاه به قرآن می توان فهمید که از نظر قرآن کریم، محور و مبدأ همه اندیشه های سازنده، فضائل اخلاقی، اهداف و رفتارهای انسانی مطلوب خداوند متعال، در گروو ایمان است:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره ۲۵۷)

خدا ولی مؤمنان است و آنها را از ظلمتها به نور هدایت میکند. این ایمان و درجات ایمان باعث می شود که خداوند متعال انسانها را راهنمایی بکند و با تأییدات باطنی و ظاهری آنها را از ظلمتهای گوناگون به نور راهنمایی کند و از ظلمت اندیشه های نامناسب، از ظلمت ردائل اخلاقی از ظلمت اهداف و آرزوهای تاریک و از اعمال تاریک، آنها را به خاطر ایمان، خارج کرده و به اندیشه های نورانی و به اخلاق و اعمال نورانی هدایت نماید. قرآن می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» (اعراف ۴۰)

کسانی که ایمان نمی آورند، تکذیب میکنند و در مقابل ایمان و دین استکبار می ورزند، درب های آسمان بر روی آنها گشوده نمی شود، یعنی آنها زمین گیر هستند و زمینی می مانند. آسمان نماد اندیشه های پاک است، نماد معنویت، روحانیت و ملکوت است. کسانی که ایمان نمی آورند درب های ملکوت و کمالات انسانی و الهی بر روی آنها باز نمی شود. محور همه خوبی ها از نظر قرآن ایمان است.

**نکته دوم:** همه آیات و معارف قرآن به نوعی با ایمان پیوند دارند و حول محور ایمان هستند. چند صد آیه در قرآن داریم که در باب توحید است (اسماء و صفات و افعال الهی)، بیش از دو هزار آیه در باب معاد است، بخشی از آیات در باب جهان شناسی، کهکشان شناسی، زمین شناسی و... است بخشی از آیات در باب قصص و تاریخ انبیاء است. تمام این آیات بر محور ایمان می چرخد. اگر قرآن خدا را معرفی می کند، برای ایمان

آوردن است یعنی ای انسان اگر می خواهی ایمان بیاوری به این خدا ایمان بیاور؛ نه آن خدائی که عقل و تصورات خودت می سازد. اگر می خواهی صفاتی برای خدا قائل شوی به این صفات برای خدا ایمان بیاور. اگر قرآن در باب معاد سخن می گوید به این معناست که بگویند به این جهان و حادث و ویژگی های رستخیز ایمان بیاور نه اینکه صرفا خبر از جهان دیگر بدهد. اگر قرآن در مورد امتها سخن می گوید به این معناست که بگویند آنچه موجب کفر، نفاق و سقوط امتها شد بشناس و از آن پرهیز کن. اگر در مورد جهان و هستی سخن می گویند مرادش این است که به این هستی به عنوان فعل خدا ایمان بیاور. بنابراین ایمان از محوری ترین معارف قرآن است.

## نکته سوم

متکلمان و مفسران برای ایمان تعاریفی کرده اند؛ برخی آن را تصدیق ذهنی و اقرار زبانی دانسته اند. برخی دیگر آن را به عنوان علم و آگاهی به خدا دانسته اند. اما این تعاریف دقیق نیستند. بهترین تعریف این است که:

ایمان یک معجون است، یک حقیقت مرکب است یک امر بسیط نیست. در ایمان علم و معرفت هست ولی صرف علم نیست. در ایمان عمل و التزام عملی هست ولی صرفا عمل نیست، در ایمان دلدادگی و دلبستگی هم هست. در واقع ایمان آمیخته ای است از علم، معرفت و دلبستگی و دلدادگی به همراه التزام عملی، همراه با انجام یک سری اعمال متناسب با آن دلدادگی و پرهیز از اموری که سنخیت با آن دلدادگی ندارد.

از این رو از نگاه قرآن جایگاه ایمان ذهن و عقل انسان نیست، بلکه قلب انسان است. از این رو کسانی که خدمت پیامبر رسیدند و عرض کردند «ما ایمان آوردیم» آیه نازل شد که به آنها بگو شما ایمان نیاوردید، بگوئید اسلام آوردیم هنوز ایمان در دلهای شما قرار نگرفته است:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات ۱۴)

پس جایگاه ایمان قلب است و قلب محل احساسات، دلبستگی ها، دلدادگی ها، عواطف، تمایلات و گرایشات انسان است. پس اگرچه در ایمان علم و معرفت و التزام عملی هست ولی روح ایمان دلبستگی و دلدادگی و شوق درونی است. اگر در ایمانی دلدادگی و دلبستگی نباشد آن ایمان نیست.

واژه ایمان از «امن» است به معنای امنیت. «مؤمن» اسم فاعل است یعنی کسی که امنیت و اطمینان می دهد. زمانی که می گوئیم مؤمن به خدا هستیم به این معناست که:

خداوندا من به تو اطمینان می دهم که مطابق با تو رفتار کنم، مطابق با معرفتم با تو، متناسب با اسماء و صفات و رفتار کنم. اگر ایمان دارم که خدا حاضر است، تنها رزاق من است، تنها قیوم من است و همه امور من (نفع، ضرر، موت، حیات، فقر، غنا و...) دست خداست در واقع به خدا میگویم که من اطمینان می دهم بر خلاف اسماء و صفات تو رفتار نکنم. به گونه ای رفتار نکنم که گوئیا تو نیستی، اگر می گویم که خدا بر هر چیزی شهید است و به آن ایمان دارم یعنی خداوندا من به گونه ای فکر می کنم و سخن می گویم و سخن می شنوم که با حضور و محضر تو سازگار باشد.

## نکته چهارم

ایمان انواعی دارد. دو نوع ایمان داریم:

### ایمان فطری

ایمان فطری و خدا دادی که انسان در تحصیل آن هیچ نقشی نداشته و تلاشی نکرده. این نوع از ایمان پیش از مواجهه با دین است. یعنی ایمانی است که با تمام متعلقاتش، خداوند متعال در سرشت هر انسانی قرار داده:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» (بقره ۱۳۸)

خدا به هر انسانی رنگ خدائی زده، حتی کسانی که بعداً کافر، مکذب، مشرک و منافق می شوند. هیچ انسانی از این ایمان فطری و پیشینی محروم نیست:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم ۳۰)

این فطرتی که خدا به انسانها داده تخلف و اختلافی در خلقت آن نیست یعنی اولاً این فطرت به همه تعلق گرفته و ثانیاً به همه یکسان تعلق گرفته بدون تبعیض.

متعلق این ایمان چند چیز است:

۱. غیر از عالم طبیعت، موجودات و عالم دیگری وجود دارد.

۲. خدا هست. از این رو قرآن کریم در هیچ آیه ای در صدد اثبات اصل وجود خدا نیست چون اصل خدا را فطری می داند. حتی در داستان پیامبران در قرآن کریم، هیچ پیامبری در اولین مواجهه نگفته «خدا هست» بلکه گفتند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (اعراف ۵۹)

فقط خدا را پرستید، اله و معبودی غیر از خدا نیست. نه اینکه اول ثابت کنند خدائی وجود دارد بعد ثابت کنند باید آن خدا را پرستید.

از این رو قرآن کریم می فرماید اگر از مشرکین سؤال کنید چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده در پاسخ می گویند:

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (لقمان ۲۵)

شرك بت پرستان در ربوبیت و الوهیت خداوند متعال است.

۳. متعلق سوم ایمان فطری، معاد است. یعنی جهانی باشد که انسان در آن حسابرسی شود.

۴. وجود هدایت و ارسال هادیان از جانب خداست.

۵. لزوم خضوع و کرنش در مقابل خداوند<sup>۱</sup>.

۶. انفاق و دستگیری از مستمندان

از نگاه مرحوم علامه<sup>۲</sup> پنج آیه نخست سوره بقره ناظر به همین ایمان فطری است و متعلق آن را بیان می کند.

نقش این ایمان فطری، در ایمان اکتسابی است. ایمانی که بعد از دین حاصل می شود. قرآن می فرماید هر کس این ایمان فطری را حفظ کند، به پیامبران و آموزه های دینی و به وحی انبیاء ایمان می آورد و در مقابل هر کس این ایمان را از دست بدهد، هر چقدر هم پیامبران کوشش کنند، او به هیچ دین و پیامبری ایمان نمی آورد.

<sup>۱</sup> مراد از صلاة در آیه ۳ سوره بقره، صلاة یومیه نیست بلکه به معنای خضوع در مقابل خداوند است

<sup>۲</sup> المیزان؛ ج ۱، ص ۴۴.

مرحوم علامه طباطبائی می فرمایند عبارت «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَمْ يَكُنْ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» متقین آنهایی هستند که ایمان فطری خود را حفظ می کنند. چون تقوا یعنی صیانت و محافظت کردن، کسانی که ایمان فطری خود را حفظ و صیانت میکنند. «متقی» یعنی محافظ و نگهبان.

در آغاز سوره بقره می فرماید که این قرآن کسانی را هدایت می کند که این ایمان فطری خودشان را حفظ کرده باشند. اگر ایمان فطری خودشان را با چند متعلقی که بیان شد حفظ نکرده باشند قرآن فایده ای برای آنها ندارد:

«وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (اسراء ۸۲)

قرآن در سوره اعراف می فرماید:

«لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطَّعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ» (۱۰۱ اعراف)

این آیه دو نکته اساسی و محوری در مورد ایمان فطری دارد:

- **نکته اول:** قرآن می گوید ما برای امت ها رسولان فراوانی فرستادیم. این رسولان، بیانات داشتند یعنی معجزات آوردند؛ اما خیلی از این امتها ایمان نیاوردند «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ». حال سؤال این است که چرا آنها ایمان نیاوردند؟

حضرت ابوذر قبل از نزول قرآن مشرک است، ابو سفیان نیز قبل از نزول قرآن مشرک است، هیچیک از آن دو ایمان اکتسابی نداشتند. زمانی که پیامبر اکرم مبعوث شدند دین را به هر دو عرضه نمود. حال سؤال این است که چرا مشرکان منطقه حجاز دو دسته شدند؛ عده ای ایمان آوردند و عده ای نه تنها ایمان نیاوردند بلکه به مخالفت و جنگ و ستیز برخاستند؟

قرآن کریم در پاسخ می فرماید کسانی که ایمان آوردند به این دلیل است که ایمان و دریافت قبلی خود را از بین نبرده بودند، تکذیب نکرده بودند، اما آنهایی که به پیامبران ایمان نمی آورند، کسانی هستند که به جهت اعمال و رفتار سوء خودشان، آن ایمان فطری قبلی را از بین برده اند از این رو پیامبران برای آنها کاری نمی توانند بکنند.

- نکته دوم: قرآن کریم می فرماید اینکه ما بر دل این کافران، مشرکان و مکذبان مَهر می زنیم (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً)<sup>۳</sup> از این جهت است که آن ایمان فطری را از دست داده اند. بنابراین مَهر شدن قلوب این مکذبین قبل از مواجهه و مخالفت با پیامبر اسلام است. یعنی اینها در ابتدا آن ایمان فطری خودشان را با اراده و گناهان خودشان از بین می برند، سپس بر قلبهای آن مَهر می خورد و زمانی که قلب اینها ختم شد و مَهر خورد، اینها دیگر ایمان به پیامبران نمی آورند. به عبارت دیگر گمان نکنید که مَهر خوردن بر قلب ابو سفیان بعد از مخالفت با پیامبر بوده، بلکه قبل از نزول قرآن، قلب او مَهر شده بود. ابولهب قبل از نزول قرآن قلبش مَهر شد چرا که آن ایمان فطری را از دست دادند از این رو دیگر به آیات قرآن ایمان آوردند.

## ایمان اکتسابی

اما ایمان دوم که ایمان اکتسابی است، مراتبی دارد. آنچه در قرآن در مورد مراتب ایمان آمده مربوط به ایمان اکتسابی است نه ایمان فطری. ایمان فطری در حکم یک سرمایه برای مؤمنان و پیامبران است. کسانی که این ایمان فطری را داشته باشند، این ایمان تبدیل می شود به یک سرمایه که بتوانند به پیامبران و ادیان الهی ایمان بیاورند و ایمان بعدی را کسب کنند. و همین ایمان فطری دستمایه اثر گذاری دعوت پیامبران خواهد بود. به عبارت دیگر اگر دعوت انبیاء در دل عده ای اثر می گذارد به خاطر این ایمان فطری است. والا معجزات حضرت موسی و پیامبر اکرم را تعداد زیادی مشاهده کردند اما اینکه عده ایمان نیاوردند و پیامبران نتوانستند عده کثیری را مؤمن کنند از این جهت بود که انبیاء سرمایه ای نداشتند، سرمایه همان ایمان فطری امتهای بود که از بین رفته بود.

آنچه از درجات معنوی و درجات بهشت در قرآن کریم ذکر شده، مربوط به ایمان اکتسابی است که ایمان پس از مواجهه با دین و آموزه های پیامبران است.

اما ایمان اکتسابی بنا بر آنچه مرحوم علامه طباطبائی در المیزان فرمودند، چهار مرتبه دارد، اسلام نیز چهار مرتبه دارد. اولین مرتبه از اسلام آغاز می گردد چرا که تا اسلام محقق نشود ایمان نیز محقق نمی شود.

<sup>۳</sup> بقره: ۷.

## مراتب اسلام و ایمان

### مرتبۀ اول اسلام

مرتبۀ اول اسلام اقرار زبانی به مضمون شهادتین است. کسی که به زبان بگوید «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله»، این فرد ایمان فطری دارد، اسلام اولی و مرتبه نخست اسلام برایش محقق شده. چنین کسی که اقرار به شهادتین دارد و به ارکان عملی اسلام هم عمل میکند (نماز و روزه و حج)، مرتبه اول اسلام را داراست. البته ممکن است ایمان در قلبش رسوخ کرده باشد و ممکن هم هست رسوخ نکرده باشد و منافق باشد. یعنی اسلام مرتبه نخست، مشترک است بین منافقان و مؤمنان چرا که منافقان نیز اقرار زبانی را داند و به آن ارکان عمل می نمایند منتها منافقان از این مرتبه بالاتر نمی روند و رشد نمی کنند.

### مرتبۀ اول ایمان

بعد از مرتبه نخست اسلام، مرتبه نخست ایمان است. این مرتبه از ایمان عبارت است از اذعان و اعتقاد قلبی اجمالی، به مضمون شهادتین. یعنی اگر به زبان می گوید «لا اله الا الله»، قلبش هم اجمالاً قبول کرده که هیچ خدائی جز خدا نیست. قلبش هم این تصدیق و اعتقاد را اجمالاً دارد؛ گر چه تصویری درستی از الوهیت و توحید در الوهیت ندارد. فقط می گوید آنچه که پیامبر فرموده «لا اله الا الله» من مضمونش را هر چه که هست، قبول دارم.

این مرتبه یک نشانه و لازمه دارد که عبارت است از عمل کردن به اکثر احکام عملی.

### مرتبۀ دوم اسلام

بعد از مرتبه اول ایمان، مرتبه دوم اسلام محقق می شود. این مرتبه، بالاتر و شریفتر از مرتبه اول ایمان است. در این مرتبه از اسلام، مؤمن یک انقیاد قلبی پیدا می کند، یک تسلیم قلبی پیدا میکند نسبت به اکثر اعتقادات حق، همراه با اعمال صالح تسلیم است. یعنی قبول کرده آنچه خدا گفته درست است هر چند دلایل آن را نمی داند. تفصیل اینکه چرا درست است را نمی داند. همین که خداوند متعال فرموده معاد اینگونه است، پل صراط وجود دارد، نامه عمل وجود دارد، فلان کار خیر است و فلان کار شر است، اعتقاد پیدا می کند، به جزئیات آموزه های دین اعتقاد پیدا میکند و متناسب با این اعتقاداتش اعمال صالح انجام می دهد البته نه به طور کامل،

در مواردی هم اعمال صالح انجام نمی دهد یا مرتکب گناه می شود ولی همواره تسلیم قلبی را دارد. اگر هم گناه می کند نمی گوید این کار گناه نیست یا چرا خداوند حرام کرده. معتقد است که خدا نهی کرده، نهی و تحریم خدا هم درست است ولی خودش را ضعیف می داند که مرتکب حرام شده لذا توبه میکند.

گاهی ممکن است کسی گناه بکند و معتقد به گناه بودن آن نباشد یا بگوید چرا خداوند نهی کرده یا تحریم کرده. شخص در این مرتبه دوم اسلام معتقد است خدا به درستی تحریم کرده و یا واجب کرده ولی خودش نتوانسته مراعات کند، خدا به درستی فرموده معاد اینگونه است ولی او رازش را نمی داند. خدا به درستی فرموده که پیامبران این ویژگی ها را دارند ولی او نمیداند چرا.

آیاتی از قرآن ناظر به همین مرتبه از اسلام است مثل آیه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً﴾<sup>۴</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید داخل شوید در سلم، داخل شوید در تسلیم خدا بودن. می گوید ای کسانی که ایمان آورده اید داخل شوید در مقام تسلیم. بنابراین معلوم می شود که این مقام تسلیمی که مؤمن به آن دعوت شده، غیر از مرتبه نخست اسلام هست که همه مردم اعم از کافر، مشرک و منافق بدان دعوت شده اند. در این مرتبه فقط مؤمن دعوت به آن می شود.

## مرتبه دوم ایمان

بعد از مرتبه دوم اسلام، مرتبه دوم ایمان است. در این مرتبه چند اتفاق در جان و روح مؤمن رخ میدهد. اول اینکه این اعتقاداتی که به دست آورده تفصیلی و روشن است یعنی دلایل آموزه های دین برایش روشن است و ابهام و شکی برای او وجود ندارد. با تحقیق و تتبع آموزه های دین را فرا گرفته و در حقانیت آنها شک نمیکند.

گاهی پیش می آید انسان به مسأله ای در مورد امامت، ایمان و اعتقاد دارد پس از مدتی برایش شکی حاصل می شود مثلاً در شفاعت، رجعت، عصمت ائمه، ویژگی های امیر المؤمنین علیه اسلام، یا در جامعیت اسلام، در

<sup>۴</sup> بقره: ۲۰۸.

قرآن، در حقانیت اسلام و... اما در این مرتبه از ایمان، رسوخ ایمان به اندازه ای است که هیچ شکی برای او پیش نمی آید و هیچ چیز نمی تواند جانشین ایمان او شود:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا»<sup>۵</sup>

مؤمنین مرتبه دوم ایمان مؤمنینی هستند که بعد از ایمان آوردن «لم يرتابوا» یعنی دچار ریب و شک نمی شوند. این ایمانشان به آموزه های تفصیلی دین تا زمان مرگ برای آنها استوار است و شکی برای آنها حاصل نمی شود. ممکن است شک در ذهن او حادث شود ولی به سرعت با استدلالی که دارد با فهم و تعقل و با جست و جو گری که دارد این شک را از بین می برد. اجازه شک در ذهن او جا بگیرد و جای ایمانش را اشغال کند.

دومین نشانه و اثری که مرتبه از ایمان دارد این است که جهاد در راه خدا می کند:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۶</sup>

در ایمان ثابت قدم هستند، شک نمی کنند و در راه خدا که راه دین است،<sup>۷</sup> جهاد می کنند. یعنی در راه آموزه های دین، ارتقا، رشد، گسترش و حفظ دین، با مال و جان خویش جهاد می کنند. یعنی مال خویش را در راه دین خرج می کند و جان خویش را سپر دین می نمایند. قرآن می فرماید:

«أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»<sup>۸</sup>

اینها صادق هستند. در ایمان صادق هستند و به صدق در ایمان رسیده اند. آنهایی که به مرتبه اول از ایمان رسیده اند ممکن است به مرتبه دوم نرسند یعنی شک در عقائدشان ایجاد شود، جهاد با مال و جان در راه دین نداشته باشند.

<sup>۵</sup> حجرات: ۱۵.

<sup>۶</sup> همان.

<sup>۷</sup> سبیل الله در قرآن همان دین است.

<sup>۸</sup> حجرات: ۱۵.

## مرتبۀ سوم اسلام

بعد از مرتبه دوم ایمان است. موقعی که ایمان در دل انسان رسوخ پیدا کرد و استوار شد، قلب انسان یک شوقی نسبت به آموزه های دین پیدا می کند. اگر تا به امروز عقلاً به آموزه های دین ایمان و اعتقاد داشته و از روی استدلال ایمان داشته، در این مرتبه، آموزه های دین برایش محبوب می شود:

«و لکن حَبَبَ إِلَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعَصْيَانَ أَوْلَيْكُمْ هُمْ الرَّاشِدُونَ»<sup>۹</sup>

تا دیروز ایمان داشت ولی شوق به ایمانش نداشت، شوق به آموزه های دین نداشت، انس نداشت ولی در این مرتبه انس برایش حاصل می شود یعنی نوعی شوق و دل بستگی به دین و آموزه های دین پیدا میکند.

مرحوم علامه طباطبائی<sup>۱۰</sup> می فرماید این چند نشانه دارد:

اول اینکه قوای طبیعی انسان مثل قوه غضب، شهوت و وهم، در انسان آرام می گیرند و در درونش نزاعی ندارند. خیل اوقات انسن با گناهی مواجه می شود، گناه را ترک میکند ولی به سخت یعنی دل او نمی خواهد او این گناه را ترک کند، با سختی و از روی ترس یا حفظ آبروی اجتماعی یا ترس از جهنم و... گناه را ترک میکند.

گاهی یک فقیری به انسان برخورد میکند و او توانائی کمک دارد و مشکلی نیز ندارد ولی در دل او چندین شک و شبهه ایجاد می شود، در دل او نزاع رخ می دهد، چندین شبهه می کند تا اینکه این انفاق را نداشته باشد.

اما زمانی که انسان به مرتبه سوم اسلام برسد این نزاع های درونی از بین می رود و یک آرامش دروی پیدا میکند. ایمانداری، دینداری و دین ورزی او آرامش پیدا میکند، درون او نزاعی بین عقل نفسش وجود ندارد. بین قوه غضب و عقلش درگیری نیست.

<sup>۹</sup> حجرات: ۷.

<sup>۱۰</sup> المیزان، ج ۱، ص ۳۰۲.

ویژگی و نشانه دیگری که به مرتبه سوم رسیده، این است که در دل خودش «ای کاش» نمی گوید، هیچ مخالفتی خطور نمیکند. نمی گوید:

ای کاش این حرام نبود

ای کاش این واجب نبود

ای کاش این اتفاق برای من رخ نمی داد

چون هر «ای کاش» گفتنی یک نوع مخالفت و اعتراض به قضا و قدر الهی است. موقعی که ما واجبی را انجام می دهیم یا حرامی را ترک می کنیم و در دلمان «ای کاش» وجود دارد معلوم می شود ما تسلیم نیستیم هنوز به اسلام حقیقی نرسیدیم. اگر قضا و قدری، فقر یا بیماری پیدا میکنیم و «ای کاش» می گوئیم، معلوم می شود ایمان حقیقی به حکمت، علم و قضا و قدر الهی پیدا نکرده ایم.

قرآن کریم برای دعوت به این اسلام این گونه سخن گفته:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»<sup>۱۱</sup>

ای پیامبر بدان این صحابه و مؤمنینی که اطراف تو هستند ایمان نمی آورند مگر زمانی که نسبت به هر حکمی که تو میکنی هیچ حرج، اعتراض و «ای کاش» در دل آنها نباشد.

### مرتبه سوم ایمان

بعد از مرتبه سوم اسلام است. این مرتبه چند نشانه دارد. بعد از اینکه آن ایمان رسوخ پیدا کرد و تقویت شد و انسان به مرتبه سوم از اسلام رسید، ایمان موجب می شود قلب انسان تزکیه شود یعنی رذائل اخلاقی از بین برود و جای آن فضائل اخلاقی برسد.

<sup>۱۱</sup> نساء: ۶۵.

زهد، صبر، توکل، حب و بغض در راه خدا، رضایت مندی از خداوند و زندگی از نشانه های ایمان مرتبه سوم است. قرآن می فرماید:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»<sup>۱۲</sup>

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»<sup>۱۳</sup>

این مؤمنانی که در سوره مؤمنون آمد مراد مؤمنانی است که به مرتبه تزکیه نفس (تزکی) رسیده اند. ممکن است کسی تسلیم خدا باشد و تمام و کمال به انجام واجبات و ترک محرمات بپردازد اما قلب او از برخی از فضائل انسانی و اخلاقی محروم باشد و یا مبتلای به رذائل اخلاقی باشد.

مرحوم علامه طباطبائی<sup>۱۴</sup> می فرمایند نشانه ها و ویژگی های رفتاری این مرتبه از ایمان، در سوره مؤمنون آمده. مهمترین ویژگی این دسته از مؤمنون در ارتباط با خدا، محافظت بر نماز است و خشوع در نماز:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ \* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»<sup>۱۵</sup>

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»<sup>۱۶</sup>

اما مهمترین ویژگی آنها در پیوند و ارتباط با خودشان:

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»<sup>۱۷</sup>

یعنی از هر لغوی اعراض می کنند، از لغو در شنیدن، گفتن، دیدن، رفتن و هر لغوی مربوط به اعضاء و جوارح خودشان، با میل و شوق پرهیز می کنند.

<sup>۱۲</sup> اعلی: ۱۴.

<sup>۱۳</sup> مؤمنون: ۱.

<sup>۱۴</sup> المیزان، ج ۱، ص ۳۰۲.

<sup>۱۵</sup> مومنون: ۱ و ۲.

<sup>۱۶</sup> مؤمنون: ۹.

<sup>۱۷</sup> مؤمنون: ۳.

و اما مهمترین ویژگی آنها در پیوند با مردم:

«وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ»<sup>۱۸</sup>

«وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ»<sup>۱۹</sup>

پرداخت زکات<sup>۲۰</sup> (اعم از انفاق و زکات واجب) و رعایت پیمان، از ویژگی های این مرتبه از ایمان است. البته اینها همه نشانه و ویژگی های این مرتبه نیستند بلکه مهمترین اصول آن هستند. زیرا کسی که انفاق و صدقه مستحبی می پردازد دزدی نمی کند مال حرام نمی خورد، کم فروشی نمیکند، گران فروشی نمی کند. کسی که امانت داری می کند و به عهدش وفا دار است تعرض به حقوق مردم نمی کند.

### مرتبه چهارم اسلام

بعد از مرتبه سوم ایمان است. این مرتبه اکتسابی نیست یعنی خدا باید بدهد. مؤمنین متوسط غیر از انبیاء و اولیاء با کوشش خودشان به مرتبه سوم ایمان می رسند البته این عالی تری مرتبه برای آنها است. چون تمام فضائل اخلاقی برای آنها حاصل شده و هیچ رذیله ای در وجود آنها باقی نمی ماند. همه واجبات را انجام می دهد، همه محرّمات را ترک می کند، در دل شوق و میل دارند، دینداری آنها از روی شوق است و در درون آرامش دارند، نزاع درونی بین قوای خودشان ندارد، و یک امنیت خاطر درونی دارند.

اما از مرتبه سوم ایمان به بعد، خداوند متعال به کسانی که شایسته هستند، مرتبه چهارم اسلام و ایمان را عطا می کند. البته نه اینکه غیر از معصومین به این مرتبه نرسند، بلکه مراد این است که توده مؤمنین به این مرتبه نمی رسند ولی ممکن است برخی از مؤمنین به این مرتبه راه پیدا میکنند.

در مراتب قبلی چه اسلام و چه ایمان، آمیخته ای بود از باورها، اعتقادات، دل بستگی ها و رفتار و اعمال. آنچه در باورها و اعتقادات وجود داشت، از جنس عقل و استدلال بود. از جنس علوم عقلی، ذهنی، تصویری و حصولی بود. ما در کنار علم حصولی، یک علم حضوری و شهودی هم داریم.

<sup>۱۸</sup> مؤمنون: ۴.

<sup>۱۹</sup> مومنون: ۸.

<sup>۲۰</sup> قرآن از انفاق و صدقه مستحبی هم تعبیر به «زکاة» می کند.

انسان برای اینکه علم به وجود چیزی پیدا کند، حواس او واسطه می شود و یا یک سری مفاهیم، براهین و استدلال باید واسطه شود تا او علم به وجود چیزی در خارج پیدا کند. اما علم انسان به وجود خودش از راه تصور، مفاهیم یا حواس نیست. انسان از طریق حواس، وجود خویش را ادراک نمی کند بلکه از طریق وجود خودش، وجود خویش را، به علم حضوری و علم شهودی ادراک می کند نه با مفاهیم.

به عنوان مثال اگر کسی دچار سر درد شود، ادراکی که به درد سر خویش دارد، یک ادراک حضوری و شهودی است. از طریق مفاهیم و استدلال نیست. بلکه همه درد را با همه وجود خودش درک می کند. این را ادراک حضوری یا شهودی می گویند.

در مرتبه چهارم اسلام، خداوند متعال، یک ادراک شهودی نسبت به اسماء و صفات خودش و نسبت به ملکوت و هستی، به مؤمن عطا می کند. اگر بخواهیم برای این مرتبه مثال بزنیم، مثال حارثه بن مالک<sup>۲۱</sup> مثال مناسبی است.<sup>۲۲</sup> ایشان همان کسی است که پیامبر اکرم صبح وقتی از مسجد به همراه اصحاب خارج می شد او را دید و از او پرسید، چگونه صبح کردی؟ او در پاسخ عرض کرد صبح کردم در حالی که به یقین رسیدم.

پیامبر فرمودند علامت یقین تو چیست؟

<sup>۲۱</sup> حَارِثَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَنْصَارِيِّ (مرآة/۳۳۵/۷)

<sup>۲۲</sup> مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى وَعَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْوَابِشِيِّ وَإِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزَمٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ فَنظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَخْفِقُ وَيَهْوِي بِرَأْسِهِ مُصْفِراً لَوْتُهُ قَدْ نَحَفَ جِسْمُهُ وَغَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ قَالَ أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِناً فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ فَقَالَ إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنْتَنِي وَأَسْهَرَ لَيْلِي وَأَظْمَأَ هَوَاجِرِي فَعَزَفْتَ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا<sup>۲۲</sup> حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ نُسِبَ لِلْحَسَابِ وَحَشْرَ الْخَلَائِقِ لِذَلِكَ وَأَنَا فِيهِمْ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَعَمَّرُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ وَعَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِّخُونَ وَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَصْحَابِهِ هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ لَهُ الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ فَقَالَ الشَّابُّ ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أَرْزُقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ ص فَاسْتَشْهَدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرَ. (كافي [ط/اسلامی] ۵۳/۲)

عرض کرد من جهنم و عذابهایش، بهشت و نعمتهایش را مشاهده می کنم و می دانم اصحابی که همراه شما هستن کدامیک از اصحاب بهشت و کدامیک از اصحاب جهنم هستند.

در این هنگام پیامبر اکرم فرمودند ساکت باش و ادامه نده.

افرادی که به این مرتبه از اسلام نائل می شوند، باطن و اسرار هستی را می بینند. یک علم شهودی به اسماء و صفات الهی پیدا میکنند که این خودش مباحث مفصل و دامنه داری دارد.

اما این علم شهودی برای این افراد موقتی و به صورت حال است. یک حال و مکاشفه ای برای ایشان حاصل می شود و دوباره به حالت عادی خود بر میگردند یعنی علمشان به هستی و اسماء و صفات الهی همان علم حصولی می شود.

این مرتبه چهارم از اسلام همان مرتبه ای است که حضرت ابراهیم برای خودش و حضرت اسماعیل و ذریه خودش طلب نمود. زیرا قرآن کریم می فرماید:

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۲۳</sup>

ما به حضرت ابراهیم گفتیم اسلام بیاور، و او پاسخ داد من تسلیم رب العالمین هستم .

حال قرآن کریم که خبر داد، حضرت ابراهیم به مقام اسلام رسیده، بیان میکند حضرت ابراهیم بعد از بنای کعبه و مراتبی که طی نموده بود فرمود:

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ»<sup>۲۴</sup>

خدایا ما را به مقام اسلام برسان. مراد ایشان مرتبه نهائی اسلام است که خودش دلان است برای ورود به مراتب بعدی یعنی یک علم شهودی، از این رو در ادامه فرمود:

«وَأَرْنَا مَنَاسِكَنَا»<sup>۲۵</sup>

<sup>۲۳</sup> بقره: ۱۳۱.

<sup>۲۴</sup> بقره: ۱۲۸.

<sup>۲۵</sup> همان.

یعنی خدایا مناسک ما را به ما نشان بده. نفرمود «عَلَّمْنَا مَنَاسِكَنَا» یا نفرمود مناسک ما را به ما وحی کن. بلکه فرمود حقیقت مناسک من را به من نشان بده، حقیقت، باطن و ملکوت نماز، روزه، تواضع، نوع دوستی و... را به من نشان بده. البته اینکه باطن مناسک را دیدن چگونه است و چه آثاری دارد، خود بحث مستقل و مفصلی را می طلبد.

### مرتبه چهارم ایمان

این مرتبه بعد از مرتبه چهارم اسلام حاصل می شود و در حقیقت همان مرتبه چهارم اسلام است لکن به نحو استمراری. در مرتبه چهارم اسلام صرفاً یک حال بود به صورت موقت که حجاب از دل مؤمن کنار می رفت و ملکوت و اسماء صفات را می دید اما در مرحله چهارم این حال پیوسته و استمرار دارد. دائماً علم حضوری و شهودی وجود دارد و دائماً ملکوت عالم را مشاهده می کند و به باطن اسماء و صفات الهی راه پیدا می کند و آنها را مشاهده میکند.